امروز بامولانا

تا برکنے از آینے ہے منکری من زنگ ہا

در هر قدم می بگذرد زان سوی جان فرسنگها

۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بهمدت یک ماه و هفت روز مقر

زندان امام خمینی بود. این عمارت رازهای زیادی را در دل خود از دوره قاجار تا به امروز نگه داشته سُست. به گزارش chn اما حال امُسروز این بنای ناریخی شرایط خوبی ندارد. نه تنها از نظر مرمت

وبازسازي حالش خوب نيست، بلكه جرثقيل هاي

وبارساری خانس خوب نیست بند جر سین بدی زیادی آن رااحاطه کردهاندو ساختوساز حریم آن را مخدوش کرده است. بنایی که در ۲۳ فروردین ۱۳۴۶ باشــماره ثبت ۴۶۸۸ به عنــوان یکی از آثار

ملی ایران به ثبت رسیده است. بنایی که قرار بود همیشــه در حمایت قانون محفوظ باقی بمانداما

اكنون از حفاظ شكسته است. كلاه فرنگى هم حالا ت به سایر اماکن تاریخی پیوسته که در تيررس ساختوساز قرار گرفته اند مكان هايي كه ثبت شدن يا ثبت نشدنشان در ليست آثار باستاني گويا فرقي به حالشان ندارد و حالا مدتهاست

وی طریعی به سختگوی این سساخت و سازها هم دیگر کسی پاسخگوی این سساخت و سازها هم نیست. تنها این آثار تاریخی و باسستانی خراب

مىشوندتاروىخرابهأنهاچيزىمثلانوبناشود

برش

یک خبر ایک نگاه













فوشنگ ماهر و یان

ازخانوادهایرانیخبرینیست!

اردشير صالح پور

زمان زیادی است که ایده «تهران تئاتری» را در ذهن

می پرورانی مایلم اوضاع واحوال اکنون تهران را در یک سالن تئاتر، به نمایش بگذارم دوست دارم هرچه را

ے پینج و ہر حسے کہ دارم، روی صحنہ بیرم. ہر کسے

داشته باشــد اما تصورات من از شــهرم، مأيوس كننده

است. مثل ماشین مُکانیکی که تعریفی خاص داردو هر دفعه که قصداستفاده از آن را داشته باشید، عملکرد

جدیدی نــدارد. بلکه همان رویهای کــه برایش تعریف

رسر در چه به واقعیت ها را انتقال می دهد و تعریفی از حال پیام که نه ، واقعیت ها را انتقال می دهد و تعریفی از حال و روز امروز شهر ما دارد شهری که از نظر من یکنواخت است و می توانید تمام اتفاقات آن را در یکروز پیش بینی

کنید. در این شــهر، هر روز افرادی رامی بینید که کیف دستشان است و از این خیابان به خیابان دیگر می روند،

بایکدیگر برخوردمی کنندامااهمیتی به هم نمی دهند! شهر ما، روحش را از دست داده است. حتی دیگر تهران،

ئـــبهانيز به خواب نمى رود به ياد دارم قديمها، وقتى

فواب از سر شهر پریده است. شــبها هم خواب ندارد.

دیم، چون شهر در خواب فرو رفته بود.اما اکنون

ــت را دنبال می کند ایده «تهران ساه سته سبت را تابین هی تند یعه همران سهسونت. در نظر دارم،تهران سامسونت با خود پیامهایی داردالبته

ت از تهران و رویدادهای روزانهاش، تصوری

یکی از دوستان نویسندهام-آقای محمدمختاری-صاحب کتابی به نام «انسـان در شعر معاصر» است. ویسنده، در این کتاب به تحلیل ۴ شاعر پرداخته ست: نیما یوشیج، مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد ست بیده پوسیدی مهیای ماحمد شاملو را ترخی واحمد شـاملو در بخشی که احمد شاملو را تحلیل کرده به اشعار دوران حماسی شاملو پرداخته است. یعنی از دهه ۵۰ که جریان مبارزه مسلحانه در ایران آغاز شداشعار شاملو را در این دوره به نام «حماسی» می شناسند دورانی که شاملو دایما در حال سرودن اشعار حماستی برای جریانهای مسلحانهٔ بُود. شعرهایی مثل «شیرآهن کوه مرد». محمد مختاری

در این کتاب، به نقد شــاملو پرداخته و در این کار، به درین حبب به تصنیحت و برای در بی «رژی دبره» اشاره می کند. «دبره» نویسنده کتابی به نام «نقلاب در انقلاب» است. او در این کتاب به نوجيه مبارزه مسُلحانه و تفسير أنُ پُرداً . بندسال بعداز زمانی که دبره از آمریکای لاتین به خوستن این نتب به ربدان تصده بودند در صور نی که همین کتاب، یعنی کتاب انقلاب در انقلاب دیره در فرانست و انگلیس، با ترجمههای مختلفی چاپ شده بود و پشت و پخرین کتابفروشیها قرار داشت. من با محمد مختاری به شــمال رفته بودم و از او به

شهری که خواب نداشته باشد، آرامش نیز ندارد. قصد

مهری د و به دست به مست. رسم بیر سازد. نجات شهر راندارم بلکه قصدم، توصیف وضع کنونی آن است. اکنون همه با شهر من قهر هستند، شهرم ریه

ندارد!فضای سبزشرااز دست داده است.مردمانش یکی

در مُیان سرفه می کنند، زود عصبانی میشُوند و ... دیگر

ايرانى وخانه ايرانى اثرىنيه

پسسسان بستر رسمی د میرد بر سریدی دیوب فرانسه باز گشت، کتابی نوشت با عنوان «ققد سلاح». دیره؛ در این کتاب، تمام تئوری های کتاب قبلی اش را به نقد کشیده است. البته این کتاب هیچگاه در ایران نرجمه و چاپ نشد. کتاب اول (انقلاب در انقلاب) در ایران ترجمه و چاپ شده بود و بهصورت مخفیانه، دست به دست می چرخید شایدهزاران نفر به خاطر خواندن این کتاب به زندان افتاده بودند در صور تی

بىمناسبت

لیبرال دموکراسیای که در فرانسه بود، باعث شد که کتاب «نقلاب در انقلاب» دبره، به کتاب مقدس نبدیل شـود و خوداو بعداز مدت زمان کوتاهی، در . رد سخنان و تفکرات قبلیاش، کوشید و کتابی دیگر نوشت.اگر شما در شــرایط دهه ۵۰ و زمانی که امیر برویز یویان، کتباب « د تئوری بقا» را می نوشت، بودید و کتاب «نقلاب در انقـــلاب» به جای این که دست به دســت و مخفیانه بچرخید. چریک سازی ست به تنست و تناعینه بچر میند. آزادانه «چاپ» می شد و پشت و پیترین قرار می گرفت، به کتاب مقدس تبدیل نمی شد. چون و پیترین، همــواره تقدس زدایی می کنــد. حتی اگر

خاطر نقد خوب شاملو، تمجید کردم. به او گفتم که مابه بهانه شاملو، جريانات مسلحانه وخشونت آميز را نقــد کردهاید و ایــن خیلی خوب اســت. بعد، در مباحثه ای که با هم انجــام دادیم، به او گفتم محیط مادس ۔ يم،به او گفتم بحثرابعدادر تهران!دامه دهیم.امامدتی بعد بود ده ناگهان خبر کشته شدن محمدمختاری راشنیدیمو بحثمان نيمه كارهباقي ماند بير پرويز پويان زنده بسود، اين کتاب را نقد مي کرد.

این که دو مطلق وجود دارد؛ یکی مطلق ضعف تودهها است و دیگری، مطلق قدرت حکومت هااست. وقتی ما دست به ترور میزنیم، این دو مطلق میشکنند. به نظرم این حرف خیلی حرف قشری و سطحیای اقتصادی دارد و نه تحلیل سیاسی. نمی دانم این چه حرفی بود که این همه انســــان را به خود جذب کرد. همچنان که من صحبت می کردم، محمد مختاری هم تأییدمی کرداما تابه اینجامی رسیدم که «لیبرال دموکراسی است که اجازه نمی دهداندیشه انسان ها به امر مقدسی تبدیل شود»، لب به مخالفت گشود و باقسمت لیبرالیسم آن مخالفت کرد. خلاصه بحث ر. ما در شمال، نیمه کاره باقی ماند و قرار گذاشتیم که بحث را بعدا در تهران ادامه دهیم. اما مدتی بعد بود که

امروز به چی فکر می کنی

گفتم: راستش کمی به شما بدگمون شدم، حالا

واقعا قيمتي كه گفتي، درســته؟ گفــت: آره بابا!

. برواز اینور واونور بپرس. بعد بیا، من زیرقیمت

میدم بهت. بعد صحبتش را ادامــه داد و گفت:

راستی نگفتی بایدچی کار می کردم؟ بایدراست

. مى گفتم يادروغ؟ گفتم: اخلاق مى گەبايدراست

می گفتی. گفت: یعنی روزی چند تا دشــمُن برا خودم بتراشم؟ بعدش بهنظر شما،می تونم این جا

بی کنم؟ اصلا تو خودت جای من باه

چىكار مىكنى؟ گفتم: چُـون تو اين موقعيت

زیاد گیر می کنی، اگه میخوای اخلاقی زُندگی

وایستی و گرنه توههٔ می شوی مثّل بقیهٌ.

کنی، باید درست و حسابی فکر کنی و رواصولت

گفتم: تو زندگی باید بتونیم «نه گفتن» رو یاد بگیریم. البته هزینه داره. شایدم تقصیر تو نباشه،

این بازاره که باید شفاف باشــه و رامهای برخورد

منهمين كهبتونمخودم گرونفروشي نكنم، هنر

حريم كلاه فرنكي عشرت آباددر تيررس ساخت و ساز

م همىشە فك



این که ، ضربه زدن به یک توپ کوچک را بسرای خود، مهم ترین چیز دنیابداند.
• اگر شاهراه زندگی، تنها دو , اه بنیادی داشته باشد و موراه بیتایی داشته باشت و می بایست تنها یکی از آنها را برگزید، چه کسی می تواند ادعا کند کـه کدام یک بهتر از هـ روسدادي که خ

PA

0

چندان بنالے نالہ ہا چندان بسر آرم رنگ ہا بر مرکب عشق تو دل میراند و این مرکبش

جرثقیل ها روز به روز بیشتر می شوند، اسکلتهای آهنی بالاو بالاتر می روند. عمارت عشرت آباد، محاصره و منظر شمالی البرز کور شده

ت، بهتر از سایر بناهای قدیمی حفظ میشوند.

جلسات و نشستهای متعددی میان اعضای شورای شهر و میراث فرهنگی بامسئولان سپاه پاســداران برگزار شــده بود تااین بنامرمت شود.

تبدیل به موزه شده و درهایش به روی مردم باز شـود اما كنون منظر آن درحال مخدوش شدن است.عمارت عشــرت آباد را کمتر کسی است که ندیده باشــد بنای بلند قامتی که از دوره قاجار به

جامانده است. تمام خودروهایی که اُز پلُ شمیراُن به ســمت اتوبان صیاد شیرازی حرکت می کنند، برای یک بار هم شده پشت چراغ قرمز به این عمارت خیره شده و یاد روزگاران قدیم کردهاند.

حالااين عمارت به محاصره تير آهن ها و ساخت و

سازهای جدیددرمی آید عمارتی که پساز رویداد

است.قرار نبوداین اتفاق بیفتد.مرد می کردند، بناهایی که دست از گان های مشخصی خاطرهبازي

ی ۲۰۰۰ رکی ر⊸ •آدمنمیتواندهمهچیزراباهمداشتهباشد.

گفتاری از جان اشتاین بگ

• آدمی تنها زمانی می کوشد چیزی را ثابت نند که نسبت به آن چیز آسوده نباشد • هر انسانی، برای خود بهایی دارد، ولی بهای ویسنده -نویسـندهای راستین -را به سادگی ر... نمی توان روشن کردو کمابیش، نمی توانید به تین آرزوی یک نویسنده این است که بگذاردکسی کتابش رابخواند. • یک کتاب، مثل یک انسان است: باهوش و ب سیب سستان است باهوش و کودن، دلیر و ترسورزیبا و زشت. • به یک خــرده گیر اگر رو بدهــی، خودش را دانای روز گار می دانند.

نویسندگان نادرستی هم هستند کهبرای مدتی کوتاه، کارشان را از پیش میبرند، ولی نه برای مدتــی دراز، نه براىمدتىدراز. او را میشناسی، یا شخصی فرضیی؛ بایسد بسرای آنها

در آن بگنجاند در آن بختهاند. • نویسنده در فضایی از بیم وارج نهادن به واژه زندگی می کند، زیرا واژهها می توانند ســتمگر یا مهربان باشند و نیز می توانند درست در برابر چشمانشمانمهایی رادگر گون کنند. أدمهم كارىساختهنيست. • انسان در دنیا تنها است و در میان همنوعان خود، تنها است و چشم داشت هیچ گونه آسایش • وظیفه نویسنده این است که تعالی ببخشد، ودلداری از هیچ جاندارد.

• کسی که داستانی مینویسد، ناچار است ستنى ها و بهترين احساسات خودرا

توجايمن!



زیر یا بالا، قیمت ها ارزون ترها من هم رفتم طبقه زیر همکف. یکراست رفتم درون مغازهای و . گفتم یــک گوشــی میخواهم با فــلان قیم که فلان کار کردها را هم داشته باشد. یکی دو گوشی آورد و داشت توضیح می داد که خانمی میانســـال، بادخترش آمدواز قیمتها یرســــد و رفت. چند دقيقهُ بعد، همانُ زن درحالي كه بر ورصه چند سر مرد جوانی داد میزد. برگشت و گفت آقا مگه شما نگفتی این گوشی ۲۰۰۰هزار تومنه؟ فروشنده سریع فهمید که آن خانم با همکارش در طبقه همکف بحث کرده است. گفت: نه این مدلرونگفتم!خانم گفت: خب آره دیگه، حالاکه همکارترو دیدی، زدی زیر حرفت. بعد با خشم از مغازه بیرون رفت. هنگامی که رفتند، فروشنده به من گفت:به نظر شمامی تونستم پیش همکارم . بگم که ۱۵۰ هزار ُتومــان، گرون فروخته؟ طرفُ

مهدى بهلولى

. ی ربیم دیگر هوای یکدیگــر را نداریم. قدیمهـــا آدمها وقتی از کنار هم عبور می کردند، به نشـــانه احترام، کلاه از سر ر ر ۱۳ مراری ر ۱۰ مراری بر برمی دارند! هوای برمی داشـــ تند اما امروز کلاه از سر هم برمی دارند! هوای آلوده داریم که نفســمان را بند می آورد. ســقف ها بلند رین شده اند، بوی فاصله می دهند، فاصله ای که میان من و تو است. آن قدر بلند که دیگر همشهریان، هم را نمی بینند! اینجا آنجا، هُمه جا، تراکم و در آمد حاصل از آن است که فکر کردهام حتی در خواب گاهی در غلت هایم، ترسیدهام که این موتورها تا اینجا نفوذ نکرده باشــند! اغلب که به یاد موتور ها می افتح، سوسکه این را به یاد می آورم که همه جا و هر لحظه، امکان ورود و نفوذشان وجود دارد زیرا کار کردموتور در شهر من این گونه است.می توانند هُمه جا باشند یا از هر قانونی عبور کنند ..اروح طبیعت از شهر مارفته است. باغ هایمان فلزی و آهنی شدهاند. از آب گوارایمان دیگر اثری نیست. آب در سماور هایمان رسوب می کند. شــهری که تا دیروز خانهٔ دوم ماً بــود، ام گوشی ۸۰۰هزار تومانی رو فروخته ۹۵۰ تومان و منومجبور به دروغگویی می کنه ابار اولشها نیست. فريب ترين شكل رخنمايي مي كند امروز ديگر از خانواده







شاتر